

---

واکنش کبیر توخی ،  
در برابر همه کاره سایت " بابا "  
و منجی وی !

---

قسمت ( ۳ )

- 1- ( درمورد برجسب تهمت «وابستگی» باب آواکیان به سازمان "سیا" امریکا بمن!  
۲- پاد زهری که از جانب اطلاعات خاد در زندان پلچرخی پخش می شد  
3- تأملی بر "هوشدار دلسوزانه" رهبر ساوو و شیپورش ( مستر X ) :  
توضیحات

## ۱- در مورد برچسب تهمت «وابستگی» باب آواکیان به سازمان "سیا" (بمن) :

حال نمی شود که دقت خوانندگان را بر شگرد نوعی همسویی به سازمان جاسوسی امریکا CIA متمرکز نساخت . و این اسلوب نوین و بسیار ظریفانه را با چند جمله رسا ارزیابی نمود :

« همین شخص [ یعنی توخی - تذکر بین قوس مربع در داخل نقل قول- از توخی است ] در صحبتی تلفونی، با شخص آقای (اکس) که همه هیئت مسئولان (بابا) هم در جریان آن قرار گرفته اند، این باور را بیان داشته که "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و رهبر آن، محصول مستقیم نقشه های خود امپریالیسم امریکا و سازمان "سیا" میباشد !!!!

او می پرسد که "منطقاً" چگونه ممکن است که امپریالیسم امریکا برای سرکوب و به انحراف کشانیدن جنبش های انقلابی و کمونیستی در همه جا، عوامل نفوذی خودش را سازمانده و مبالغ هنگفتی در این راه سرمایه گذاری کند، ولی بگذارد که در زیر ریش خودش، یک حزب کمونیست با یک رهبریت پرآوازه ای، قد علم نموده و مبارزه کمونیستی نمایند !!!

کافیست همین شخص "جاسوس" شناس، در یک جمله هم که باشد، به شرافت انسانی خود سوگند یاد کند که در صحبت تلفونی خودش، چنین حرفی و نظری را بیان نکرده است!

همین شخصی که حدوداً از چند ماه بدینسو، خودش را و آنهم - اکنون باید بگوییم - به یک شیوه بسیار سوال برانگیزی با همان آقای (اکس) نزدیک ساخته بود، بیدرنگ و به بسیار بساطت و سادگی به همه آنانی که موافق میل و خواسته های او عمل نکنند، القاب "جاسوس، مشکوک، مرموز، عامل امپریالیسم و غیره" را می چسپاند ! «

چال های زیادی از مداخله اشخاص دو رو و کذاب در مناسبات فی مابین دو تنی که در حال مشاجره اند ؛ دیده شده که طور معروف هم به نعل می زنند و هم به میخ .

نظرات اشخاص وتشکلات انقلابی در مورد چگونگی کار و پیکار حزب کمونیست انقلابی امریکا ویا هر حزب دیگری که باشد - هرگاه حاوی حدس وگمان ویا ارزیابی و استنتاج درمورد «وابستگی آن حزب و یا عامل مستقیم بودنش به امپریالیزم جهانی» باشد ، امرخطیری است که مربوط به دایره داخلی کار سیاسی جنبش انقلابی پرولتری کشور می باشد . هر فردی شریف ، هر گاه ادعای انقلابی بودن دارد ، نباید آنرا بر روی رسانه ها - از جمله بر روی سایت خودش - در معرض مطالعه خوانندگان از طیف های مختلف و از کشور های مختلف قرار بدهد ؛ زیرا که از یک جانب چنین سوالات و یا چنین برداشت ها، و یا چنین احکام - اگر از روی عمد صورت گرفته باشد و یا نباشد - اذهان مردم را نقطه گذاری نموده سرانجام به شک انجامیده ، مردم در زمینه، باور شان به یک نهاد و یا حزب مترقی (انقلابی) را [ که حاصل مبارزه طبقاتی و محصول کار و پیکار و رنجهای پیشروان پرولتاریا در زمینه

سازماندهی و برپایی آن حزب در سطح کشوری و ماورای آن می باشد [۱]؛ از دست می دهند. در نشر آن بر روی سایت سوال کننده و یا نظر دهنده هیچگونه مسئولیتی ندارد. مسئولیت بر ملا ساختن چنین نظرات فقط و فقط بدوش ناشر نشریه انترنتی می باشد.

اگر ناشر بر ضد چنین نظر، که گویا از زبان من بیرون داده شده (وابستگی حزب ... به امریکا) می بود؛ ابداً این نظر و صاحب آنرا در معرض دید خوانندگان در کشور های مختلف قرار نمی داد. چنین نظر را خود رد میکرد و یا آنرا با سایر نهاد های چپ انقلابی بگونه خصوصی در میان می گذاشت.

آیا این ناشر - هفت کوه سیاه دربین - بی عقل سیاسی - نشراتی است که چنین امر مهمی را بگوش جهانیان از زبان دشمنش (توخی) رسانده است و یا کدام انگشت دیگری در کار او است که وی را وادار بدین عمل سخت ننگین و ضد تمامی موازین و اصول پذیرفته شده از جانب احزاب برادر - که در طول تاریخ کارزار مبارزاتی آن احزاب و سازمانها کلاً رعایت گردیده - ساخته است. آشکار می شود که غرض و مرضی در کارش بوده که چنین تهمت ای را بمن چسبانده و از زبان من آنرا بروی سایتش که وسیله ایست برای چنین تخریبات؛ حک کرده است.

"(آقای اکس)" آنوقت ها که از من و رحیمه به تعریف و تمجید خنده بر انگیزی می پرداخت و "نه کرسی فلک" را عبور کرده بر "رکاب" ما بوسه ریا و تزویر می زد - از جمله می گفت: "بخاطر نشر خاطرات زندان شما و خاطرات هشت سال پایواری اگر مرا دو و دشنام هم بدهند افتخار میکنم". و هنگام صحبت پیش از بیان مطلب مورد نظرش چند بار کلمه "معذرت میخواهم" و در پی آن چند بار دیگر کلمات "اگر گستاخی نشود" را بکار می برد تا از یکسو بما حالی نماید که تا چه سطح گویا بما احترام می گذارد و از سوی دیگر تربیه و پرورش را در یک فامیلی دارای سطح بلند فرهنگی نشان دهد ...، که این شیوه صحبت وی را درعین ستایش متعارف (که مایه خوشی زیاد وی گردید) نقد هم نمودم که بگذار از همچون کلمات متعارف (درواقع بروکراتیک و ...) و یگراست داخل موضوع شود [متن مکالمه در این مورد - که سر نخی بدستم داد - باشد بجایش].

ما را در مورد خودش ب فکر و جستجو وادار می ساخت که بفهمیم این زبان، که زبان رفیقانه نیست. مجیز است و ستایش خرده بورژوا مآبانه. او که بدرستی می داند رهبر ساوو هلاک چنین ستایش ها از شخصیت خودش می باشد. لهذا با کاربرد چنین جملات و حرف ها گویا می خواهد حس خود خواهی ما را بیدار ساخته و آنرا بنوازش گیرد، تا بخیال خودش سرشار از غرور سکر آور و گیج کننده شویم و در پرتگاه ای که برای ما تدارک دیده سرنگون ما سازد. ننگ و نفرین بر مجیز گویان مکار و بی عار باد!

این تیز [«وابستگی حزب کمونیست انقلابی امریکا به CIA»] در واقع باور خودت و آن کسی است که مرید وار برایش ابراز ارادت کرده و عامدانه موم شخصیت "سیاسی" ات را دربین انگشتان وی قرار داده یی تا وی هر چه دلش خواست از جسم سیالت بسازد و از داخل دهان تو و با زبان تو، عناصر انقلابی را مورد اهانت، تهمت و تهدید قرار دهد. تو هم با لذتی که از اینکارت بوی می دهی، این

شهرت طلبی به هدف نرسیده را گیج نموده در تقابل با آنانی قرار می دهی که از بسیار مسایل سیاسی پشت پرده اش آگاه اند و تو خواهان این استی که از روی چنین مسایل - که تا هم اکنون در پشت پرده رازها مانده - توسط آن افراد آگاه شوی. آنگاهست که مدالهای مورد علاقه ات بدست آن تیم اصلی که در عقب عقب قرار دارند بر روی سینه پر از نفرت و کینت نسبت به جنبش انقلابی؛ آونگ می شود.

از مجیز گوئی که بدینگونه مرا متهم نموده است، می طلبم که هرگاه در زمینه اینکه من این موضوع را چگونه گفته ام، اگر سند صوتی در اختیار داشته باشی هر چه زود تر آنرا برای جنبش انقلابی کشور پیش نماید. در غیر آن گپ مفت و اتهام بیهوده وی فاقد اعتبار بوده خوانندگان حساس و همه جانبه نگر بر علت انگیزه ی این کارش خواهند اندیشید.

من اینرا به صراحت اعلام میدارم که به هر گونه "سند" ارائه شده از جانب وی و رهبرش و تیمی که در عقبی عقب وی بر ضد من و سایر انقلابی ها قرار گرفته اند (بجز صوتی)؛ حتا ارزش یک توت زیر پای شده را قایل نیستم؛ زیرا که به «اهلیت انقلابی» این شخص [نخست بخاطر دفاع دیوانه وار - در واقع دفاع نمایشی - از اپورتونیزم نویسنده 803 صفحه و گپ های دیگر که اگر ضرورت افتد آنرا بر ملا خواهیم کرد]؛ برابر پیشیزی اهمیت قایل نیستم.

## ۲- پاد زهری که از جانب اطلاعات خاد در زندان پلچرخی پخش می شد :

حال ببینیم از زبان شیپور نویسنده 803 صفحه چه پف شده :

« و به بسیار بساطت و سادگی به همه آنانی که موافق میل و خواسته های او عمل نکنند، القاب "جاسوس، مشکوک، مرموز، عامل امپریالیسم وغیره" را می چسپاند! ».

جناب مستر X در نگاشته دومی و سومی خود در چند جای از این قلم بعنوان "جاسوس شناس"، "متخصص شناخت جاسوس" با تمسخر ( - تمسخری ناشی از عقده های طبقاتی که هراز گاهی چون عقرب نیش اش زده آه وناله اشرا به شکل نقد بی پایه و بی مایه ) آگنده از بهتان ودسیسه و توطئه و تهدید دیگران، بیرون می دهد. این از یک جهت. و از جهت مهمتر، ناشی از خط حرکتی داده شده از جانب دو طیفی است که اولی در عقب اش و آن دومی - که میتوان آنرا اساسی نامید - در عقبی عقب وی قرار دارند.

و این تنها - فعلا تنها - ( ه. م ) است که آستین دفاع از این شخص را بالا زده، و با "اتکا به جهان بینی مادی، متودولوژی (روش) یا منطق دیالکتیکی" که گویا "در بر خورد به مسایل شعار خود" ساخته چنین می نویسد :

« آنچه می گویند [ یعنی " آقای X " و اعضای " تشکیل " اش ] ، شعور اجتماعی انقلابی خود آنها است، که بدون ملاحظه کاری به جنبش می سپارند. »

رهبر ساوو در این جمله اش تمام دشنام و اهانت و توهین و تهدید - همه کاره سایت " بابا " را در مورد رفیق پولاد و رفقاییش؛ من ، رحیمه توخی و سایر رفقا و همگان ، با صراحت و بی چون و چرا مورد تأیید و تأکید قرار داده است . در واقع امر دشنام و توهین و تهدید دیکته کرده ی خود را به منشی جی اش ، مورد تأیید و تأکید قرار داده است [ .

همین ستایش هایی پربار و ظاهراً مرشدانه که ( ه . م ) از روی ریا و ریوه و هدمندانه بخورد همچون اشخاص می دهد ( که از تعریف ها و تمجید ها و ستایش هایش به اوج لذت می رسد ) و آنان را در خدمت سیاست های ضد انقلابی و تحکیم پایه پوسیده شهرت از دست رفته خود می گمارد . مسلماً این امر در مورد بالکه ایشان آنقدر ها مؤثر نیست ؛ زیرا وی بر مبنای بستری که در برابرش قرارداده شده به جار و جنجالهای ضد انقلابی اش در برابر اعضای جنبش کماکان ادامه می دهد .

بلی ، خوانندگان عزیز که شما از نگارش جملات به ظاهر " زیبا " و علمی و فلسفی گویا " در سطح بلند تئوریک " از جانب کسانی که در گذشته ی جنبش - در درون کشور - مورد اعتماد بخشهای از صفوف بودند و اکنون کار و کردار ضد انقلابی شانرا در آن سالهای تاریخی با گلوآژه ها رنگین و دلنشین و عاطفه برانگیز نگاشته وبا مظلوم نمائی های دراماتیک و ترحم برانگیز ، " محترمانه " پیشکش تان می نمایند ، تا احساس انقلابی و عاطفه انسانی تانرا بزعم خودشان بنوازش پدران گرفته از سر عمکرد های ضد انقلابی آنان بسادگی عبور نموده و نقش عمده آنان در بوجود آوردن واقعیات دهشتبار و خونین آلمان را نادیده بگیرید ؛ شاید احساس خستگی نمائید و خواهان پرده برداشتن ( ولو با جملات خشک و درشت و از لحاظ ادبی و فرهنگی در سطح نازل ) از حقایقی باشید که نویسندگان دلیر ، مبارز ، صادق و انتقاد پذیرش بستر پر تلاطم و خونین تاریخ مبارزات چهار دهه پیش را ، گاهی بتندی و زمانی به گندی ؛ درنوردیده است .

حال خوانندگان گرامی لطف نموده به گوشه ای از گپ و گفت میان رهبر ساوو و اینجانب که در چند سال قبل در اینکشور ( کانادا ) اتفاق افتاده بود ، در زیر توجه نمایند :

بنا بر مناسبتی ... رهبر ساوو با همسر محترم اش [ که بگفته ایشان وی نیز عضو سازمان بود ] به خانه ی ما تشریف آورده بودند . صحبت ها و بحث هایی پیرامون بسا مسایل خطیر و بسیار مهم سازمان ساوو باز شده بود . در جریان صحبت ، من مسایلی را در رابطه به یک تن از اعضای علی البدل کمیته مرکزی ساوو ( ظاهر قریشی ) در میان گذاشتم که روی این موضوع در خانه خودشان هم صحبت کرده بودم [ ۱ ] . نویسنده 803 صفحه که گویا خُلق ایشان از دست چنین برداشت های " دل بُر " ام - و مطالبی را که در مورد ظاهر قریشی افشاء نمودم - تنگ شده بود ، فرمود : " او با وجدان پاک به بیراهه رفته "؟! ایشان با چنین حکمی به این شخص فاقد وجدان مردمی و روس پرست ،

"وجدان پاک" قایل شد که گویا وی با داشتن "وجدان پاک" به بیراهه رفته ...؟! برای اینکه توفانی انتقامش ولو برای لحظه ای فرو نشیند و بازتاب خشم اشرا مشاهده کرده باشد، خواست این قلم را در تقابل با هم‌رمزش (رحیمه توحی) قرار بدهد. بیدرنگ؛ اما جانبدارانه، "دلسوزانه" و حمایتگرانه؛ مثل فرد باشهامتی که نمی‌خواهد حقوق حقه یک مبارز تلف شود و شخصیت اجتماعی و انقلابی وی ترور گردد؛ اظهار داشت:

"رفیق! تو که عضو فامیل رحیمه جان را هم جاسوس می‌گویی". از شنیدن این جمله حیرت زده شدم. هیچ فکر نمی‌کردم رهبر سازمان ما (که زمانی از سر شب تا دم صبح بخاطر حفاظت وی نخواهیدم و بنا بر خواست زنده یاد بهمن، می‌باید در هنگام هجوم مسلحانه جنایتکاران خلقی، من آنان را با تبادله ... مصروف می‌ساختم تا زمینه فرار رهبر سازمان و سایر رفقا میسر می‌گردید)، حالا جرقه‌ی چنین حرفی را بمیان کشیده تا کانون با صفای خانواده دو رفیق هم‌رمز گذشته اشرا به آتش انتقام بکشد؛ زیرا که از دید خودش، یا این شخص ("رحیم") آدم پاکی می‌باشد و یا اینکه می‌خواست با حمایتش از وی در برابر من و رفیق (...); چون گذشته "کار بگیرد" [\*] و بدین نهج رابطه رفیقانه میان فامیل را بیرحمانه دستخوش اختلاف و مشاجره سازد. در هر صورت این خال سرخ (یعنی جاسوس گفتن "رحیم" عضو فامیل خانمم) را بیرون انداخت تا صحبت‌هایم را در مورد آن عضو علی‌البدل [اسم اصلی (ظاهر قریشی)؛ نامهای مستعارش (ضیا - قاری - و...)] سازمان بی‌اثر سازد. من با آواز بلند از رحیمه خواستم که در مورد "رحیم" صحبت کند. رحیمه که قوغ‌های آتش نقد‌های خودش نسبت به عملکردهای محیلانه رهبر ساوو در رابطه با گرفتاری حدود ۳۲ تن از اعضای سازمان، و اعدام ۶ تن از اعضای رهبری و درد و زخم‌های ناسوری که درازنای سالهای تنهائی و بیکسی و رفت و برگشت‌های مرگ‌آور و به انتظار نشستن‌های استخوان‌سوز در برابر دروازه زندان پلچرخی و هزاران رنج و درد و اندوه دیگر را همواره در سینه دارد و تا کنون فقط گوشه‌ای از آنهمه کوه‌اندوه و درد و رنج و تحقیر و توهین را در "خاطرات هشت سال پایوازی" باز کرده است، با ناراحتی آمیخته به حرمت و احترام به یک داکتر - نه یک رهبر - سر صحبت را چنین باز نمود:

«داکتر صاحب از زمانی که ما به هند آمدیم توحی در مورد همکاری وی [ "رحیم" ] با اطلاعات زندان یاد میکرد که با مخالفت شدید من مواجه می‌گردید. بسا اوقات سر همین موضوع که وی در

[\*] گزارش شفاهی این همکار خاد از زندان که بر وفق پلان خاد سرهمبندی شده بود، زمانی که بعد از یکسال و نیم از زندان برآمد و در مخفیگاه رهبر ساوو در پاکستان نفوذ کرد؛ بقلم رهبر ساوو و ... شکل تحریری بخود گرفت، نزد من موجود است که در خاطرات زندان در مورد متن و محتوای آن هم چنان نام اصلی وی صحبت خواهیم کرد.

زندان چه کرد و چه نکرد بگو مگوی میان ما رخ می داد که منجر به نا راحتی شدید بین ما می گردید . زمانی که ما به کانادا آمدیم مسایلی تازه ای را - مزید بر مسایل که در کابل سوالاتی را در ذهنم خلق کرده بود - در مورد وی درک نمودم . از جمله رابطه بسیار صمیمانه اش با یک فامیل خادی و یک تن از صاحبمنصبان خادی زندان پلچرخی . بعد از تقریباً ده سال به حقانیت نظر توخی در مورد وی پی بردم « . ( ه . م ) در حالیکه خودش را حیرت زده نشان میداد با "آرامش"ی آمیخته با احترام ساختگی به رحیمه ، همچنان توأم با " مهربانی" و "ندامت" چنین گفت : « والله رحیمه جان آدم چه بفهمد ... » . من بیدرنگ ابراز داشتم : « داکتر صاحب فردی که تازه بعد از تقریباً دو سال از زندان رها شده و قبل از زندان عضویت اش در سازمان هم در حالت تعلیق بوده ، شما با کدام معیار وی را در مخفیگاه تان در خارج از کشور پذیرفتید . آیا زندان زیارت حج و یا کربلا است که فرد بعد از رفتن به زیارت و عودت بکشور شان مورد احترام دیگران قرار گرفته هر کی بر دست شان بوسه زند . آیا زندانی همان انقلابی قبلی است و یا در جریان تحقیق و شکنجه ( به لحاظ عقیدتی) دچار تغییر و تحولاتی شده و تغییراتی در تفکر وی رخ داده ؛ و یا مساله طوری دیگر بوده است . دور از چشم ما تحقیق اش چگونه بوده ، در زندان چه می کرده ( ومطالبی از این دست را با ایشان در میان گذاشتم ( « . رهبر ساوو در جوابم چنین گفت : رفیق او در مورد بهمن یک پارچه شعر گفته بود ... » [ \* ] باعجله و ملامت کنان وی را مخاطب ساخته گفتم : « داکتر صاحب ! آیا سرودن یک پارچه شعر از جانب یک همکار محیل خاد برای یک شهید انقلابی سازمان - که با چهره حق بجانب و ترحم بر انگیزش شماری از زندانیان را متوجه خود ساخته بود - معیار پذیرش وی بعد از رهائی از زندان - بمثابه یک انقلابی - شده می تواند ؟ » . رهبر ساوو خاموشی اختیار کرد . بازهم بدون لحظه ای درنگ ایشان را مخاطب قرار داده سر صحبت را - عامدانه - اینطور باز نمودم ( نقل به مفهوم ) :

« داکتر صاحب شما با یک نگاه به عکس (اکسری) پسر، تشخیص داکتر متخصص شش و ادویه تجویز شده اشرا باطل شمرده نخواستید که دوا خریده شده تطبیق گردد . بعداً معلوم شد ، تشخیص شما واقعاً درست بود . علت آن چه بود ؟ [ ۲ ] در حالیکه سوالم مورد توجه ایشان قرار گرفته بود ملامت کنان مخاطبم ساخته چنین گفت : " رفیق من سی سال در شفاخانه تبرکلوژ کار کرده هزاران مریض را دیده ام ... " .

در پایان صحبتش چنین گفتم : « داکتر صاحب منمم اگر ( ۱۶ ) سال حبس گرفتم ۸ سال آنرا در زندان سپری کردم در واقع شب هم هیچکدام زندانی خواب نداشت . بیشترین مدت شب را اجباراً

[ \* ] « تو که کشتی مرا - خونم زمین گیرد - تو غافل خون من سرخ است - زخون خود گلستانها بیارایم - وز آن گلها برویانم - که روزی آتش سرخ درون لاله های من - بیافتد اندرون دامن لوئت - بسوزی اندرون کوره خونم - ز اربابت نیابی ذره احساس بر حالت »

بیدار بودیم در چنین صورت می شود گفت که ( ۱۶ ) سال زندانی بودم. در چنین زندانی که از سراسر کشور؛ از ملیت ها و اقوام و تبار های مختلف ؛ از تنظیم ها و احزاب اسلامی گرفته ، تا سازمانهای دموکرات و سازمانهای چپ انقلابی ؛ از افراد وابسته و هوادار به احزاب اسلامی تا افرادی بدون وابستگی سیاسی به یک تشکیل از این طیف و آن طیف ؛ از توده های دهقانان و کارگران و کسبه کاران و دستفروشان و تبنگ بدوشان گرفته ، تا معلم و متعلم و استاد پوهنتون داکتر و انجنیر و کارمند دولت ؛ از اعضای سازمان جاسوسی پاکستان و اعضای سازمان جاسوسی اوآک ایران و جاسوسان عربستان سعودی [ المخابرات العامه السعودیه ] بدون وابستگی به احزاب اسلامی و یادر وابستگی با آن احزاب و تنظیم ها گرفته تا جواسیس سازمان CIA امپریالیزم امریکا از سفارت آنکشور در کابل و فرستاده شده از خارج بداخل کشور و سایر جواسیس از کشور های مختلف ، مثل اطریش و فرانسه و عراق و ایران ؛ از جاسوسان روسی در لباس ازبک و تاجیک های افغانستان گرفته تا شبکه های جاسوسی خاد از تبار ها و نژاد های مختلف کشور به شمول سیک و اهل هنود ؛ در چنین شرایطی که بطور همیشه در زندان پلچرخی آنزمان بیشتر از ده هزار زندانی وجود می داشت ؛ هزار ها تن اعدام و هزاران تن رها می شدند؛ ولی زندان هیچگاهی خالی نمی شد ، منمهم مانند سایر اعضای جنبش چپ انقلابی کشور زندانی بودم .

در چنین مناسباتی پیچ در پیچ ، در فضای سخت فشرده و زیر زره بین دشمن قرار گرفته ، من وقت خود را بیهوده سپری نکرده ؛ بلکه با درک مسئولیت های خود در قبال توده های کشور و منافع آنان و حفظ و حراست خط انقلابی پرولتری زندانی شده از گزند مار های سمی ، با کاوش و پژوهش ، بررسی و استنتاج از چنین مناسبات بسیار پیچیده در چنین شرایط ده ها بار مافوق اختناق ، به معیار های نوینی از شناخت این مناسبات دست یافتم . معیار های نوین ناشی از همین مناسبات پیچیده که در خارج از زندان چنین معیار هایی نمی توانست در ذهن شکل گیرد ؛ زیرا که مناسبات عینی ( اُبژکتیف ) آن وجود نداشت. و اما در زندان پلچرخی - زندانیانی که با تمام خصوصیات نژادی ، زبانی ، منطقه ای ، عنعنه ای و تفکرات مذهبی و دید سیاسی ( در حالی که اعضای خاد پوششی و نفوذی در میان آنان فعال بوده همه را شدیداً تحت نظر داشتند و بعضاً بخش های ساده اندیش آنان را در تقابل با چپ انقلابی قرار می دادند ) در یک چنین تنگنای متراکم در حال مرگ و زندگی قرار داشتند ، مناسبات فی مابین اینان پیچیدگی هایی را بمیان آورده بود. و هر زندانی که بر مبنای رسالت و تعهداتی سیاسی و وجدانی که با مردم و تشکیل خود بسته بود ، می باید اناتومی این مناسبات را با شیوه کاوش و پژوهش ماتریالیزم دیالکتیکی باز می کرد و در برآیند ، پی به معییری می برد که بمثابة محک ای ، شناخت پولیس سیاسی بطور اخص و شناخت جواسیس بطور اعم را سهلتر و ساده تر می ساخت « در هر صورت در ادامه صحبت اضافه نمودم : « در همین زندان خادی ها برای "ترینگ" و تکامل شناخت شان از "دشمنان انقلاب ثور" فرستاده می شدند. بعد از یکی دو سال و یا بیشتر از آن، از زندان خارج شده به بخش های خارجی خاد ارتقای مقام می یافتند . و بعد از مدتی در کشور



های مورد نظر روسیه، مثل پاکستان و اروپای غربی و امریکا و کانادا و... فرستاده می شدند. عناصر چپ انقلابی زندانی شده در آن زمان هم به مدارج ای از فهم تشخیص رسیده بودند که چنین افراد را، هر شکلی که بخود می گرفتند و با هر ادا و اطوار و مسلمان نمائی و چپ نمائی و مظلوم نمائی، در این سلول و آن سلول بکار و بار جاسوسی مشغول بودند؛ شناسایی می کردند [ \* ]. همانطوری که شما در تشخیص تان بیک نگاه فهمیدید که پسر خورد سال ما مصاب تبرگلوژ نیست. شما در طی کار طولانی تان در شفاخانه تبرگلوژ با هزاران مریض مسلول تماس داشتید در نتیجه زمینه مادی شناخت برایتان میسر شده بود که شخص جور را از ناجو ر بزودترین فرصت تشخیص می نمودید. با یک جهان تأسف شما از زمانی که مخفی شدید تا زمانی که به کانادا آمدید. دید و وادید هایتان در شرایط اختفا مجموعاً با چند تن و در بیشترین حالتش با چندید تن معین بیشتر نبوده است. در پاکستان هم جز چهار و یا پنج شخص محدود کسی دیگر شما را در مخفیگاه تان دیده نمی توانست. از لحاظ سیاسی شما در حالت تجرید قرار داشتید؛ زیرا که در میان مردم تان حضور نداشتید. صرفاً از طریق نوشته هایتان در نشریه "جرقه" آنهم در یک ساحه محدود با خوانندگان محدود تماس داشتید. از همین سبب است که شما عناصر نفوذی خاد را در داخل سازمان شناسایی نمی توانستید و یا ...» در زمینه؛ رهبر ساوو کپی برای گفتن نداشت. صحبت پیرامون مسایلی دیگر دور کرد که ذکرش در این نگاشته نمی گنجد.

من به جناب "سارنوال صاحب" (مستر اکس) این کربدت را می دهم که خودش در مورد به اصطلاح «به یک شیوه بسیار سوال برانگیزی با همان آقای (اکس) نزدیک ساخته بود» بنویسد تا ببینیم سرنخ به کجا می کشد.

و اما در مورد:

«بیدرنگ و به بسیار بساطت و سادگی به همه آنانی که موافق میل و خواسته های او عمل نکنند، القاب "جاسوس، مشکوک، مرموز، عامل امپریالیسم و غیره" را می چسپاند!»  
 باید بیدرنگ تذکر بدهم که چنین پاد زهری - سه دهه قبل - از جانب اطلاعات در زندان پلچرخی پخش می شد. در تعجبم (تعجبم دیری نخواهد پائید) که وی چرا چنین گپی را نشخوار میکند. من اشخاصی - چه خادی، چه غیر آن - را که در زندان به اشکال مختلف با اطلاعات زندان همکاری می نمودند، قسماً در برخی از مقالات و نوشته هایم - در رابطه با موضوعات و مسایل زندان پلچرخی -

[ \* ] این تنها من نبودم بلکه رفقای دیگری هم در این زمینه کار کرده بودند که با یک جهان تأسف تا بحال صدای از آنان بر نخاسته ... شاید هم علت اش این بوده باشد که آنان بخاطر توطئه، بهتان، تهدید، توهین و تمسخر "جاسوس شناس" نوشتن و "متخصص شناخت جاسوس" گفتن (اشخاصی فاقد شرافت انسانی و انقلابی مثل "آقای اکس" در رابطه با افشای عناصر خاد و جواسیس خارجی ابراز نظر نکرده اند.

افشا کرده ام و مسئولیت آنرا صرفاً متوجه شخص خود میدانم نه کسی دیگر . و در آینده نیز این مسئولیت و رسالت را که ضرورت های عینی جامعه ی در خون و آتش فرو ساخته شده ی ما به دوش من و سایر اشخاص واقعاً نجیب و عناصر انقلابی شریف [ که در دوره تجاوز سوسیال امپریالیزم روس در زندان پلچرخی زندانی بوده اند و بار بسیار سنگین مسئولیت هایشان را در قبال رنج های بیکران و قربانی های بی شمار مردم بیدفاع این مرز و بوم تا کنون هم با وجدان آگاه و بیدار بر دوش و هوش حمل می کنند ] گذاشته است .

فرد شریفی که بدون موجب و از روی بغض ، افراد افراد انقلابی را به خاد و CIA و ... نسبت می دهد ، به مشکل روانی مصاب بوده قابل تداوی می باشد . حرف چنین اشخاص دیگر از هیچ اعتباری برخوردار نمی باشد .

افرادی که کدام مشکل روانی نمی داشته باشند درکار و بار مبارزاتی به کسانی که گویا به گفته شان عمل نمی نمایند خادی و جاسوس و چی و چی خطاب مینمایند چنین افراد خود غرض بوده بخود و مبارزات گذشته و حال خود کدام ارزشی قایل نیستند و برای این طیف اشخاص فرو نشاندن خشم شان مهم بوده به عاقبت کارشان توجه نمی نمایند و به اثرات آن در آینده قریب و بعید ( که متوجه دو جهت - هم مخاطب و هم گوینده - می باشد ) کدام اهمیتی قایل نمی شوند ، علاوه بر اینکه در اجتماع افرادی را برضد خود و خانواده شان قرار می دهند؛ سخنان و تحلیل هایشان را بدون ارزش می سازند .

کتگوری سوم آنانی اند که روی وظایف داده شده از جانب نهاد های اطلاعاتی به چنین عمل مغایر ارزشهای اجتماعی و اخلاقی مبادرت می ورزند .

کتگوری چهارم عناصر انقلابی واقعی اند که چنین افرادی را در روند مبارزه سیاسی شناسایی نموده پرده از روی هویت آنان می بردارند و بی رحمانه برملایشان می سازند.

افراد خود غرض ، مخرب ، دشمن جنبش انقلابی در قالب عاشقان بیقرار جنبش ؛ همچنان عوامل امپریالیزم از طیف های مختلف ، و عناصر خاد از طیف های مختلف اتنیکی ، و عوامل ( آی اس آی ) و (واواک) و (المخابرات العامه السعودیه) و... ؛ از زبان من - چه در گذشته ، چه هم اکنون - گپ های دل چرکین و پر از کین خود را درمورد آن عناصر انقلابی که طبق پروژه دشمن باید تخریب گردند ؛ بیرون می دادند و هم اکنون می دهند ، تا آن عناصر انقلابی را بر ضد من بشورانند ، واین شگرد و شیوه استخباراتی اهداف ناپاک آمرین شان در بی اثر ساختن گفته هایم ، ارزیابی هایم ، و شناسایی هایم ، در مورد عوامل واقعی اطلاعات و استخبارات برآورده گردد .

قسمی که از دور و نزدیک شنیده ام رهبر ساوو از همان تاریخی که اولین بخش خاطرات زندانم بر روی سایت برقرار گردید . در پی تدارک و جابجایی آن دو ، سه تن " نیرو " ی نفوذی خاد در درون ساوو ، برآمده که در این سه دهه آنان را گویا نه شناخته است ( ! ) و یا اینکه آنانرا شناسایی کرده بر مبنای تیز ذیل این عده را بدور خود جمع کرده است :

[ « عامل نفوذی دشمن را که در درون تشکیل شناختی ، نباید عمل ای از تو سرزند که او فکر کند پی به هویتش برده ای . این امر خوبی است برای رسیدن به اهداف آتی و آتی که در پیشرو داری ؛ زیرا که نفوذی ها از توانمندی در حوزه های مختلف ؛ از جمله ، امنیتی ، صحنی ، تدارکاتی ، تسهیلاتی و در شرایط زندانی رابطه با خارج از زندان با هر کی در هر کجایی که حضور داشته باشد؛ میسر می گردد . و تو میتوانی در هر فرصتی که لازم باشد از وی - در داخل و یا خارج کشور - کار بگیری !؟ » ]

از این به اصطلاح "نیروها" در آن سالهایی که سازمان به چنگ خاد انداخته نشده بود؛ و سالهای بعد از بدام انداختن سازمان [ توسط ( ... ) و ( ... ) ] " کار " گرفته شده ... .

در زندان یک فرد منصوب به طیف چپ با یک تن از این " نیرو ها " که وی را شناخته بود ، گویا کار سیاسی میکرد . کسی از وی پرسیده بود : " ... صاحب شما مگر این شخص ( ... ) را نشناخته اید که با وی کار سیاسی می کنید؟ " آن انقلابی ، در پاسخ این پرسش با تبسمی آمیخته با اعتماد بنفس ، چنین گفته بود : " من از این آدم بمثابه سنگر استفاده می کنم " !؟ بدیهی است که چنین حرفی از یک گوش به گوش دیگر و... و... رسیده ، سر انجام به اطلاعات زندان می رسید . خاد هم از این به اصطلاح " کار گرفتن " که از نفوذی شناخته شده اش توسط آن انقلابی صورت می گرفت ، بگرمی استقبال میکرد ( یعنی در هر حالت بُرد و موفقیت با خاد بود ) نفوذی هم ، زمانی که از جانب خاد برایش اطلاع داده می شد که شناسایی شده و شخص مورد نظر می خواهد از وی کار بگیرد ، خودش را جمع و جور کرده در گام نخست از آموزش اش در حلقه چپ انقلابی- توسط آن انقلابی - به سایر سلولها و سایر بلاک های زندان ؛ حتا در خارج از زندان خبر می داد . وبا امکانات و تسهیلات زیادی که در اختیار داشت، طیف های وسیعی زندانیان را به این باور می رساند که ، مثلاً ( ثنا الله ) فردی است مربوط به فلان سازمان چپ انقلابی . ساحه تبلیغ وی صد ها بار گسترده تر و وسیعتر از انقلابی " کارگیرنده " بود ، در حالیکه تبلیغ بر ضد "عامل نفوذی" صرفاً در میان عناصر مربوطه به همان سازمان و عجاتاً در همان سلول انتقال داده می شد و بعد ها در نقل و انتقالات به سایر اعضای آن سازمان انقلابی در باره مثلاً ( ثنا الله ) صحبت می شد . سایر سازمان های چپ انقلابی از آن بی خبر می ماندند چه رسد به سایر زندانیان از طیف های مختلف .

بلی خوانندگان گرمی ، که این مسایل را موشکافانه دنبال می نمائید ، این فقط اشاره ای است به یک گوشه ی بُرد خادی نفوذ ( ثنا الله ) در میان حلقه عناصر انقلابی در مقایسه با بُرد " کار گیری " از وی توسط آن انقلابی ( چه در زندان ، چه در خارج از آن ) .

اواخر سال 1989 در دهلی جدید شخصی ( منسوب به طیف چپ ) با فامیل خود که در زندانی پلچرخی مدتی زندانی هم بود، با یک خادی و فامیلش یکجا یک خانه ای را بکرایه گرفته بودند . زمانی که من و همرزمم رحیمه بوی هوشدار دادیم که این شخص عامل خاد است ، این شخص با ناراحتی آمیخته با خشم در جواب ما چنین ابراز نظر نمود : " منم میدانم که این شخص خادی است . من از

وی کار می‌گیرم. کارهای پاسپورت ما را همین شخص از سفارت (نجیب‌گاو) خلاص کرد، ورنه چنین کاری از من ساخته نبود...»

خوانندگان گرامی! (نویسنده 803 صفحه) از طریق همین تیغ‌های آغشته بخون مردم ما (نفوذی‌های خاد در قالب چپ انقلابی)، به گونه‌های مختلف این قلم بران و نترس را تهدید به خاموشی می‌نمایند.

(رهبر ساوو) هم اکنون جوان قد بلند (یعنی بادیگارد جنرال کریم بهاء) رامانند آن دو سه تن خادی دیگر در درون ساوو (در همین کشور محل اقامتش)؛ همچنان در حضانت خود قرار داده و با وی و... اش، تماس برقرار کرده است. به اصطلاح می‌خواهد بدون آنکه آنها بفهمند - رهبر ساوو از رمز و راز شان آگاه است - آنان را در موارد مختلف، در تقابل با من قرار دهد. [همچنان تحت الحمایه اش ("آقای اکس")] در این راستا پیش‌دستی نموده با خادی‌ها همدردی نشان داده و بکمک آنان شتافته، با چنین اهانت به من؛ (یعنی نوشتن "جاسوس شناس") به خادی‌ها، بویژه خادی‌های نفوذی در درون چپ انقلابی هوشدار داده «هرگاه علیه این "متخصص شناخت تان" بر مدار سایت ما قرار نگیرید و بر مبنای مشوره و رهنمود "ما" واکنش نشان ندهید، عنقریب مردم شما را خواهند شناخت و...» [

من که در صدد افشای آنچه بر سازمان ما (ساوو) آمد، چرا آمد؟ [از کدام سمت و سو چنین بلای بر آن نازل شد؟ عامل و یا عاملین بدام انداختن اعضای مرکزی کی بود؟ نظرات زنده یادانی که امدان به چنگال کرکسان خادی انداخته شدند در مورد قضایا و سمت و سوی مبارزه پیش از زندان چه بود؟ موقف رهبر سخت‌کینه دل (آنقدر کینه‌دل که نمی‌شود با نوشتن "کینه‌شتری" آنرا افاده کرد) در برابر آنان یعنی بخش بدام افتاده بخصوص رفیق بهمن و برخی از حلقه‌های مخفی اش که به رهبری گزارش نمی‌شد) چه بود؟ چرا دو تن از هم حلقه‌هایم که قبل از تشکیل ساوو با هم رابطه رفیقانه داشتیم، اختطاف و ترور شدند و قبل از آنان رفیق (... ) بگونه‌ای از میان رفت و... [می‌باشم و بخاطری که من - مبدا - آنهمه را در کتاب خاطرات زندانم افشا نمایم؛ آماج کین و توهین ایندو قرار گرفته‌ام. به صراحت می‌نویسم که برای "بی‌اثر" و "بی‌ضرر" ساختن همه‌ی این‌چراها و پاسخ‌هایی که بدان در خاطرات زندان و پیوست آن باید داده شود [ \* ] اینهمه توطئه و دسیسه، بهتان و افتراء و تهدید و "پاچا‌وزیری" هایی کودکانه و مضحک از جانب رهبر ساوو و شیپورش؛ همه‌کاره بابا، راه انداخته شده است، که قلم برا را هیچ باکی نیست از آن خشکیده برگ‌ها.

---

[ \* ] در نظر دارم پاسخ به چراها و بسا مسایل دیگر را در جزوه‌ای تحت عنوان ("بر سازمانم" ساوو) چه آمد) درج‌خواهم کرد یا ضمیمه کتاب خاطرات زندان و یا به شکل جداگانه منتشر خواهم نمود.

بازمانده های بهمن ، دو اولاد ، خانم ، خواهران و برادرانش ؛ از جمله رفیق بهمن (رفیق سرور که عضو کمیته مرکزی سازمان ساوو بود) ، فامیل رفیق مسجدی و رفیق شیر علم و رفیق زریاب ؛ زندانیان ساوو در پلچرخی وفامیل های آنان ؛ طی این سه دهه - بخاطر آنچه بر ما گذشت برابر برگ های خشکیده درختان جهان برای رهبر ساوو - املا طلب آمرزش می کنیم که مردم وی را ببخشند البته مشروط بر اینکه :

علت مانع شدن مسافرت رفقای رهبری ( ده روز و یا یک هفته پیش از حمله به آن خانه و گرفتاری اعضای مرکز ) به پاکستان را ؛

به گیر انداختن اعضای مرکزی توسط ... و ... را ؛

چگونگی فرار تاریخی اش از دام گرفتاری حتمی را ؛

چگونگی انتقال خودش و یک تن از عوامل بسیار خطرناک خاد که عامل اولی بدام انداختن اعضای مرکز ساوو همین شخص بود و هم اکنون در(یک) NGO در پنجشیر [\*] زیر نظر قسیم فهیم و یا قانونی بکار مشغول است را ؛

بگیر افتادن و اعدام شدن آن انقلابی که وی (ه. م) و همراه اشرا از کابل به پاکستان انتقال داد را ؛  
فرستادن معلم معشوق عضو نفوذی خاد به شورای نظار را ؛

چگونگی به اصطلاح " سوء قصد " سازمان داده شده از جانب ... ، علیه ( م ) در پشاور را ؛

و گپ گفت دو تن ( ... ) و ( ... ) با کارمندان امریکایی " سازمان ملل متحد " در مخفیگاه ، بخاطر پناهنده شدن هر چه زودتر (م) ، خود و فامیل اش به کشور های غربی را ؛

چگونگی مصاحبه شان در سفارت کشور سومی را ؛

علت خاموشی سیاسی اش از آن تاریخ تا کنون را ؛

و بسا مسایل دیگر را شجاعانه و صادقانه در پیشگاه داغدیده های ساوو از جمله در پیشگاه همسر زنده یاد شیر علم [ ] که بخاطر عدم کمک مالی سازمان متحمل رنج ها و زحمات خطیر شد ؛ در حالیکه به فامیل یک تن از مخفی شدگان سازمان که در جوار رهبر ساوو زندگی می کرد ؛ از پاکستان پول نقد چه که اسباب بازی هم برای اطفالش می رسید ... ] ، خلق های در خون و آتش فرو شده ی افغانستان و جنبش انقلابی هزار بار زخم خورده کشور و جنبش های کمونیستی جهان بیان دارد . هنوز که دیر نشده و من به آن قسمت در خاطرات زندانم نرسیده ام که واقعیت اینهمه علل را در پیشگاه مردم افغانستان و فرزندان دلیر و انقلابی اش پیشکش نمایم .

هیچ عامل دیگر ، جزء مریضی و ترور فزیکسی سد راهم شده نمی تواند [\*]. آخر جلو سیل

[ \* ] بعدا ها از زبان یک رفیق ساوو شنیدم که وی از NGO شمالی به NGO ای در منطقه پنجشیر رفته است [

[ \* \* ] این نکته قابل توجه است : در اروپا ( هالند ) یک شخص که در زندان در داخل کارگاه زندان از آغاز تأسیس آن شروع بکار کرده بود و در خدمت اطلاعات زندان قرار داشت ، در حضور یک و یا دو تن این قلم را تهدید نموده گفته است " ده کانادا ده جانش میرم ... " ]

توفنده را کی سد خواهد شد؛ که بحکم ضرورت تاریخی در حرکت است و خس و خاشاک را از دم بستر مبارزه فرزندان مردم اش می رود، تا جنبش انقلابی پرولتری کشور با شفافیت باز هم بیشتر راه خودش را در پروسه مبارزه ملی و ضد امپریالیستی و ضد ارتجاع بومی و منطقه ای و جهانی؛ باز و بازتر نماید.

شیوه پاد زهر سازی ( خنثی سازی، یعنی بی اثر و بی ضرر ساختن افشاگری هایم در مورد عوامل خاد در زندان ) از جانب اطلاعات زندان در همان هفته های اول زندانی شدنم بکار گرفته شد. بدین مفهوم که در زندان پلچرخی، زمانی که من و دو سه رفیق نزدیک بمن، بعد از مطالعه دقیق و ارزیابی مسئولانه به نتایجی درمورد کدام خادی پوششی می رسیدیم و آنرا در زندان افشا می کردیم. این افشاگری موجب هراس شدید سایر خادی های زیر پوشش و نفوذی ها می شد. آنان به دستور مسئولین شان پادزهر اینوع افشاگری از جانب ما را چنین پخش می کردند: « توخی صاحب و ... - تمرکز بیشتر روی من بود - هر وقتی که قهر شوند طرف مقابل را جاسوس می گویند » گویا با پخش همین پاد زهر خودشان را در چنبر مصونیت قرار می دادند. زمانی گوینده ی همچون حرف ها و یا کدام هم قماشش هم بنا بر بروز کار و بارش در ساحه تنگ و تاریک زندان از جانب ما مورد ارزیابی و شناسائی قرار می گرفت و افشا می شد، فوراً با چهره ی حق بجانب و با مظلوم نمائی نوع آرتستیک می گفت: « دیدید نگفته بودم بین حالا مرا هم متهم به خادی بودن مینماید » این بدین معنی بوده که: « وای مردم به گفته های وی و امثالش باور نکنید که فردا شما را هم تاپه خواهند زد. آخر فشار های زندان تاب و توان شانرا از بین برده و قدرت تفکر شان صدمه دیده از همین سبب هم در رابطه با قضایا با حب و بغض برخورد می نمایند ». به این نکته باید اشاره کرد که این شیوه بیشتر از همه، خاصه رهبران سوسیال امپریالیست شوروی سابق نیز بود که مخالفین سیاسی شانرا بعد از شکنجه های مخوف غیرانسانی به زندانهای عقلی در دراز مدت محکوم می کردند.

من کسی را که متیقن شوم در قالب چپ انقلابی و از موضع دشمنان مردم با دسته گل ای " به پیشواز " ام می آید با سیلی جواب می دهم؛ ماهیت و اصلیت وی را همانطوری که هست، بر ملا می نمایم، و در پیشگاه مردم و فرزندان صدیق و مبارزش قرار میدهم.

### ۳ - تأملی بر "هوشدار دلسوزانه" ( ه . م ) و منشی اش ( مستر X ) :

مسایل مورد نظر توسط نویسنده 803 صفحه به منشی جی اش دیکته شده بعد از صحه گذاری به اصطلاح شکل " رسمی " بخود می گیرد. اینک دو پاراگراف از آن نوشته ها را برگزیده در اینجا می آورم:

« ما در اینجا و بدینوسیله، همین شخص شناخته شده ای را که سند "جنبش انقلابی پرولتاریا ... " توسط وی و آنهم به همان شیوه، هدف و مقصدی که بعد ها بناگزیر پیرامون همه بطور مشخص

صحبت خواهیم کرد، در دسترس نویسنده "گروه پیکار" قرار گرفته است — آری — همین شخص را فرا میخوانیم که با آگاهی و درک مسئولیت خودش، به جلو صحنه ظاهر گشته و از عملکردهای خودش دفاع نماید! در غیر آن، ما گفتنی های خودمان را انتشار خواهیم داد؛ چون از نظر ما، شخص مورد نظر، عامل اصلی و مستقیم سر و صدا های ایجاد شده کنونی میباشد، که چنانچه جلو وی گرفته نشود؛ چنانچه از خودش انتقاد نکرده و شیوه نگرش و عمل ناپسندیده خودش را اصلاح نکند؛ درد سر های احتمالی آینده از این رهگذر، آسیب های جبران ناپذیری را به افراد، عناصر و نیروهای انقلابی وارد خواهد ساخت. »

و حال از نوشته سومی ایندو؛ یعنی « افلاس نامه سیاسی یک "ناجی" مردم! » پاراگراف اخیر آنرا برگزیده در زیر آنرا نقل می نمایم :

« ما در اینجا یکبار دیگر همان "جاسوس شناس" فتنه انگیز را که — نه به حرمت و شرافت پاکیزه انسانی هیچ دلبستگی دارد، و نه هم به اصول شایسته و پذیرفته شده سیاسی انقلابی پابندی ای — بدینوسیله فرا می خوانیم که **بالآخره با اسم مشخص خودش به میدان محاسبه مردمی [!] ظاهر گشته** تا ما هم با چنین مستمسکی بتوانیم بدور از سنگینی بار التزامات سیاسی انقلابی ای که بدان تعهد نموده ایم، گفتنی های خودمان را عنوان کرده و مدارک اثباتی آنرا هم در معرض قضاوت خوانندگان و مجموعه جنبش قرار دهیم »

« آری — همین شخص را فرا میخوانیم که با آگاهی و درک مسئولیت خودش، به جلو صحنه [ در پیشگاه "ما بدولت ها" ] ظاهر گشته و از عملکردهای خودش دفاع نماید! » ، « ... **بالآخره با اسم مشخص خودش به میدان محاسبه مردمی [!] ظاهر گشته ...** »

شیپور رهبر ساوو (مستر اکس) همانند یکی دو نوشته دیگر تقلا می نماید تا به خواننده کمتر آگاه تلقین نماید که این شخص شخیص، خودش است که در رأس یک "جمع" قرار دارد - جمعی که از "هیبت" و "صلابت" اش کرزی چه که؛ حتا قوای اشغالگر امپریالیستی هم "می لرزد" [ همانطوری که همسایه های دور و نزدیک **مستر X** در کابل، بخاطر ارتباط فامیل شان با دربار خانواده نادر غدار، از وی می ترسیدند که مبادا حکم حاضر شدن به " میدان محاسبه مردمی " برایشان برسد] - و همین به اصطلاح "جمع" است که به وی صلاحیت عام و تام داده که از شخص " مجرم " (که تا قبل از قطع رابطه اش با بابا؛ انقلابی و... و...، خوانده می شد) بخواهد که خودش را نشان دهد و " به جلو صحنه " و " با اسم مشخص خودش به میدان محاسبه مردمی " ظاهر شود و در بارگاه آن "شاه" بی همه چیز بمثابه متهم به نقض فرامین شاهانه و افشای اسرار اتمی و نظامی به کشور خارجی (دشمن) از عمل خطرناک خودش دفاع نماید و ...

قطع همکاری قلمی با سایت جناب اکس (بابا) و چگونگی این قطع رابطه بطور آنی و غیر مترقبه و ندانستن علت اصلی این قطع رابطه به یکبارگی شیپور (ه. م) را چنان منفجر

## ساخته که بیکبارگی به خیال سالهایی افتاده که دست نوازش اراکین دربار بر سر و رویش کشیده می شد و بناز و نوازش ذات شاهانه مفتخر می گردید .

هر دو - هم رهبر و هم شیپورش - تلاش دارند با فرمانبازی طفلانه و خنده آور خودشانرا ؛ همچنان " جمع " شانرا ، گویا دارای " قدرت مردمی " و " نماینده مردم افغانستان " و شاید هم " نماینده مردم اروپا " و " مردم جهان " جلوه دهند . و از سوی دیگر تلاش می ورزند از چنگ تلاطم و تخریش عقده های متراکم شده در ضمیر شان و هیجانات و اضطرابات ناشی از برداشتن کاسه از روی نیمه کاسه های پنهان شده ی شان توسط یک تن از اعضای جنبش انقلابی کشور؛ لحظه ای هم اگر شده آسوده گردند

چنین امر و نهی بیشتر به امر و نهی خانواده نادر غدار می ماند که نویسنده با اثرات مادی معنوی ملهم از آن دربار خاین ب مردم و کشور ، تا کنون نه تنها نخواسته تسویه حساب انقلابی نماید ؛ بلکه با ارتباط تنگاتنگ فامیلی اش با دربار مباحثات هم می نماید . و در شکل تقلیدی آن شبیه به " پادشاه و زیری " هایی است که کودکان و نوجوانان بعد از تماشا فلم های هندی در خانه هایشان و یا در دور و بر سینما های بهزاد و پامیر و بهارستان جمع شده یک کودک " پادشاه " ، دیگرش در نقش وزیر اعظم و سومی در نقش جارچی و... قرار گرفته به تقلید از فلم هندی کودک " پادشاه " شده چنین می گفت : " ما بدولت چایهپی مجرم سی پیش کرو ! " جارچی صدا سر میداد : " عالم پناه ! مجرم حاضر هین " آنگاه " شاه کودک " برای " مجرم سزای موت " تعیین میکرد .

و یا در شکل عنعنه یی آن در کابل قدیم رسم بر این بود که در صبحگاه شب زفاف ، نزدیک ترین رفیق داماد به خانه وی آمده ، دروازه اتاق اشرا تک تک کرده ، وی را برای رفتن به حمام دعوت می نمود . همین رفیق در روز " شاهکانی " حق داشت وزیر شود . آفتاب که می دمید ، خیمه و خرگاه پهن شده تزئین می شد . تخت ای برای " شاه داماد " ساخته می شد . بر روی آن تکه های رنگارنگ پهن شده و چوکی بر بالای آن گذاشته می شد . آنگاه " شاه داماد " بر " تخت عز و جاه و جلال و جبروت " جلوس می کرد . هرکی در آن روز زودتر " حضور شاهانه شرفیاب می شد " ، وزیر دست چپ " شاه داماد " می دیدند که وی چه تحفه ای برای " شاه داماد " آورده ، هرگاه تحفه گران قیمت می آورد ، آنگاه " شاه داماد " برای وی مقام ای در " دولت " تفویض میکرد . دیگران کف می زدند . و برای آنانی که نا وقت تر و یا دست خالی می آمدند ، جزا تعیین می نمود ، مثلاً خریدن مقداری میوه و یا هر چیزی که در آن فصل پیدا می شد و کسانی که پول خرید برای چنین چیز ها را نمی داشتند ، به اصطلاح " جرم " می شدند ، دست های آنان را می بستند ( این رسم و رواج دنباله دراز دارد ) . حالا که رهبر " ساوو - املا " دلش نمی خواهد از " پادشاهی " دست بردارد ، در این پس پیری که 90 سال و یابیشتر از عمرش عزیزش سپری شده در فکر " شاهکانی " و " پادشاه وزیری " شده ، چنین مسخره بازی هایی کودکانه ایرا راه انداخته تا از اعمال و کردارش در نابودی رفقای ساوو و بربادی فامیل هایشان دیگر کسی جرأت نکند ، چیزی پرسان نماید ، و یا بنویسد . وی آرزو دارد با این شیوه



کودکانه پرسیان را دار بزند و آخرین مخالف بسیار سرسخت و نترس را اگر از طریق شبکه نفوذی خاد در درون ساوو ( انتقال یافته به کانادا ) ، از میان برداشته نتوانست ، حد اقل شخصیت سیاسی- اجتماعی وی را با تفتین و توهین و بهتان و تهمت و جعلکاری و خبرکشی و نمایی گویا ترور نماید .

با همین شیوه خود شیفتگی و خود مرکز بینی و استبداد رأی فردی ، در حال حاضر - رهبر ساوو که در داخل سازمان پادشاهی می چلاند - هم اکنون نیز نمی خواهد از آن مقام و منزلت برباد رفته ، دست بر دارد ( اصل دموکراسی و مرکزیت در داخل سازمان شکلاً وجود داشت . مرکزیت و اوتوریته رهبر ، شکل پیری و پیشوائی بخود گرفته بود . در این زمینه بحث هایی مستدل ، آگاهی دهنده و آموزنده - در آینده - باز خواهد شد ) .

بعد از بگیر انداختن اعضای مرکز ساوو توسط دوتن ( که در خاطرات زندان و در جزوه ای بنام " بر سازمان ما ساوو چه گذشت " در مورد آندو طور مفصل نوشته خواهد شد ) ، ایشان بسرعت در پی برپایی پادشاهی دیگری افتادند و " املا" ی بدون صفوف را بشتاب ساختند ... و حال - در پس پیری - ، پادشاه بازی وی رنگ و شکل دیگری بخود گرفته است. و برای تثبیت تاریخی اش باید مجرم و یا مجرم های را هم بیابد که با توطئه دست بدست گشتن سند اتمی 803 صفحه ای - که از جانب بالکه وی بگونه جالب و دراماتیک سازمان داده شده - چنین " مجرمی " را هم پیدا کرده وارد صحنه ساخته اند تا به " حساب " اش برسند !؟

جنبش زخم خورده ای که تا کنون موفق نشده سرپایش ایستاد شود چه اشکال دیگری را از ناحیه چنین اشخاص فتنه گر، توطئه گستر و دشنام ده و شانناژ کننده ها را ، باید تجربه نماید . قسمی که در صفحات قبلی هم تذکار داده شد :

( « اگر با ما هستی هر چه هستی و هرکی هستی این مهم نیست . مهم این است که تو با ما هستی پس نور چشم و عزیز دل مایی ؛ اگر با ما نباشی خیر چندان مهم نیست . مهم این است که اگر بر ضد ما باشی ، فتنه گر و توطئه گر و مجرم هستی . باید در بارگاه ما حاضر شوی که قضاوت مردم افغانستان را متوجه ات سازیم « ؛ « و تا زمانی که با ما هستی " اسناد " دست داشته هیچ اهمیتی و ارزش حقوقی ندارد هر کی را هر چه گفتی خوب کردی که گفتی بی فکر باش که ما در پهلوی تو ایستاده ایم . ما هم در مورد چنین افراد عین قضاوت ترا داریم و؛ اما بترس از آن روزی که در تقابل با ما قرار گیری . آنگاه تمامی نیروی های مخربی را که برای چنین روز - روز مبادا - در جیب و نیفه و در خانه و پسخانه و بخچه و خورجین ، بدور از چشم اغیار پنهان کرده ایم ؛ بنمایش می گذاریم . و از مردم می طلبیم که هر چه زود تر حضور بهم برسانند و ترا محکمه نمایند « ) .

این شیوه بیشتر به شیوه کار شبکه های مرموزی می ماند که سر خط حرکی شان توطئه و دسیسه و بهتان و گپ سازی و گپی گویی و تطمیع و تهدید عناصر کمونیست و انقلابی های راستین ضد امپریالیزم جهانی و ارتجاع داخلی و واواک ایران و آی اس آی پاکستان و **المخابرات العامه السعودیه** - که تا کنون در باره آن کمتر کسی تماس گرفته است - می باشد .

بلی خواننده گرامی! حروف چین بیچاره ای ( " قند آغا" ) که نواسه عمه پدر رحیمه توخی بود ، بخاطر یک غلطی و جابجایی حرف (خ) بجای حرف (ت) به عوض ( تره کی ) ترکیب ( خره کی ) را در قالب حروف شکل داد و برای چاپ فرستاد . این جوان کارگر در زیر شکنجه های و حشیانه خلقی های وطن فروش کشته شد و حال می بینیم که شوهر رحیمه توخی بخاطر ارسال سی دی 803 صفحه ای یک تن از انقلابی های " زبده " و " نترس " به یک تن از منتقدین ( رفیق پولاد ) باید به پیشگاه " شاه " و " وزیرک " اش در " دربار " حاضر گردد و مورد محاکمه قرار گیرد . " محکوم " هرگاه توسط آدمکشان کانال خاد در داخل ساوو که هم اکنون در حضانت رهبر ساوو قرار دارند ترور نشود ، حد اقل شخصیت سیاسی اجتماعی اش زیر ضربه قرار گیرد تا در آینده بفکر کس و یا کسان دیگر اصلاً خطور نکند که : " چسان رهبر سازمان از خانه ای در محاصره زبده ترین کماندوی های خاد که تا یکماه و شاید هم بیشتر تحت نظارت بسیار شدید قرار داشت با آن سن و سال و حالت فیزیکی - چون قهرمانان افسانوی یونان باستان - فرار نماید و آن اعضای کمیته مرکزی که دائماً در درون سازمان با رهبر روی بسا مسایل حیاتی سازمان و... در تقابل قرار داشتند به چنگ خاد بیفتند . چنین مسایل حیاتی هرگاه مورد کاوش و ارزیابی و قضاوت قرار داده نشود، مردم چطور بسوی بازمانده های آن سازمان ها و در شکل عام آن بسوی سایر سازمانهای چپ انقلابی روی خواهند آورد .

**ساوویی که شخص رهبر، در آئین نامه اش ، جزای خاین را اعدام تعیین کرده بود ، حال** چند تا از آن خائنین که **" با وجدان پاک به بیراهه " رفته و می روند** زنده و سر حال بوده ، بدون دغدغه خاطر در اینجا و آنجا زندگی میکنند و در پی نابودی توخی ( و کسانی که بفکر افشای مسایلی تا کنون زیر سرپوش گذاشته شده ، می باشند ) ؛ افتاده اند .

ا | سند بسیار مهم که راز گرفتاری رفقای مرکز و... را برملا می نماید از جانب خانم یکی از اعدام شدگان مرکز ساوو در اختیارم قرار گرفته که مرا واداشت تا به این مسئله و بسا مسایل خطیر و حیاتی دیگر توجه زیاده از توان نمایم ( با یک جهان درد که جناب رهبر ساوو- املا در حضور من رحیمه و خانم خود ایشان ، به خانم داغدیده یک رفیق شهید ساوو دشنام رکیکی بازاری داد که بمشکل میتوان آنرا از زبان چنین شخصیت " انقلابی " باور کرد ) .

» چون از نظر ما، شخص مورد نظر، عامل اصلی و مستقیم سر و صدا های ایجاد شده کنونی میباشد، که چنانچه جلو وی گرفته نشود؛ چنانچه از خودش انتقاد نکرده و شیوه نگرش و عمل ناپسندیده خودش را اصلاح نکند؛ درد سر های احتمالی آینده از این رهگذر، آسیب های جبران ناپذیری را به افراد، عناصر و نیروهای انقلابی وارد خواهد ساخت. «

هرگاه اناتومی متن فوق ( احکام صادره بقلم مستر X ) را به آهستگی باز نمائیم ، خواهیم دید که چنین به اصطلاح " هوشدار " در ماهیت مسئله برای جواسیس خاد و نفوذی های آن در داخل ساوو و بیرون از آن ، از جانب رهبر ساوو و از شیپورش ( مستر X ) **ا که خود تا کنون با نام مشخص**

خودش جلو صحنه نیامده و خود و فامیل وابسته به دربارش را به مردم و اکثر اعضای جنبش در سایر کشورها معرفی نکرده [ پف شده ، تا آنرا هر چه زودتر بدور خودشان جمع و جور کنند و افشاء گری های " این شخص جاسوس شناس " را به اتفاق هم خنثی نمایند .

حال از خوانندگان با مسئولیت در قبال حوادث جاری در کشور و آحاد جنبش کمونیستی و دموکرات های انقلابی کشور ، می طلبیم که با همان دقت قبلی موضوع را دنبال نمایند

این به اصطلاح هوشدار در واقعیت امر تقلیدی است از یک هوشدار تاریخی داکتر عبدالرحمن محمودی فقید به جنبش در مورد شخص ( داکتر هـ . خان ) که من عامدانه متن آن هوشدار را به همین منشی - تا کنون ناشناخته - وی گفتم ، و او که خودش را در نقش خبرجمع کن وی قرار داده تابه مقاصد اصلی اش ، که همانا تقابل ( هـ . م ) با سایر افراد جنبش می باشد ، دست یابد ؛ در همان روز آنرا به ( داکتر هـ . خان ) رساند . در نتیجه بنا بر گفته معروف " بگیر که نگیرد " ، رهبر ساوو پیش دستی نموده آنرا - به طور دیگر - متوجه من ساخت !

خواننده گرانقدر آرزومند است با حوصلمندی همیشگی متن زیر را هم مورد مطالعه قرار داده بر این قلم محنت گذارد:

سالها پیش زمانی که برادر عبدالرحمن محمودی فقید ( نورالله خان محمودی ) حیات داشت و با محبت و صمیمیت از مهمانان خود پذیرائی می کرد و با آنها صحبت هایی می نمود . بخاطر منمانده روی کدام مساله ای من و رحیمه برای بازدید فامیل به خانه ایشان رفته بودیم . یکی دو هفته پیش از آمدن ما به نزد نورالله خان محمودی ( داکتر هـ . خان ) هم یکی دو روزی در آن خانه سپری کرده بود . در یکی از همین دو روز صحبت های تیلیفونی میان من و ایشان چنان داغ شده بود که نورالله خان محمودی که در نزدیکی ( داکتر هـ . خان ) نشسته بود ، هم متوجه داغ شدن گفتگو میان ما گردیده بود . نورالله خان محمودی که میدانست در دوره اختفا ما میزبان دختر آن فقید در خانه ی خود بودیم به موضوع تماس گرفته در باره ( داکتر صاحب هـ . خان ) چنین گفت :

« در یکی از روزهایی که داکتر صاحب ( عبدالرحمن محمودی فقید ) و رفقاییش و کسانی از اعضای فامیل در اتاق حضور داشتند ، ( د . هـ . ) داخل اتاق شد . داکتر صاحب را مخاطب ساخته گفت : " داکتر صاحب من خواهشی از شما دارم ... " برادرم گفت : " بفرمائید چه خواهشی از من دارید ؟ " ( د . هـ . ) گفت : " اگر اجازه تان باشد منمهم تخلص خود را محمودی بگذارم " [ \* ] برادرم بعد از کمی تأمل گفت : " می توانی بگذاری من کدام مخالفتی ندارم " هادی خان بسیار خوش شد و از اتاق برآمد. داکتر صاحب در برابر چند نفر که در خانه حضور داشتند گفت :

## " هادی بسیار خودخواه است اگر جلو خودخواهی اش گرفته نشود به جنبش ضربات بسیار می زند " ، « [ \* ]

خوانندگان گرامی! من و هم‌رزم رحیمه صداقت انقلابی خود را درگرو درست بودن این نقل قول مستقیم از زبان نورالله خان محمودی برادر داکتر عبدالرحمن محمودی فقید می گذاریم .  
براستی من و خانم رحیمه ، وهمگنان خطر بزرگی برای ( ه . م ) و " جنبش " ای که وی در رأس آن قرار دارد ؛ می باشیم و آسیب های جبران ناپذیری از ناحیه من متوجه رهبر ساوو و کانال نفوذی خاد تحت فرمانش که در پی خاموش ساختن من و همگنان کمر بسته اند ؛ می باشد . بلی بواقعیت امر من خطرناکتر از هر خطری برای وی و تیم اش - همچنان استحکام موقعیت ( " آقای اکس " ) در جنبش می باشم .

رشته ای از بافت توطئه منحرف ساختن و ادامه ندادن خاطرات زندانم و بسا مسایل دیگر می رسد به یک تن از قاتلین شهدای چپ ؛ یعنی جنرال کی جی بی داکتر کریم بهاء و نفوذی هایش در داخل ساوو ؛ اختطاف و قتل رفیق فتاح ودود هم حلقه ام (که در گذشته مسئول وی و حلقه هایش بودم ) در پاکستان ، قتل رفیق هم حلقه ام فاروق غرزی توسط یک تن از اعضای ( ... ) که بعداً به خاد پیوست و تهدیدهای تلفونی زمانی که آغاز به نگارش خاطرات زندانم نمودم.

این چنین "هوشدار" ها ، از جانب ( د . ه . م ) و منشی اش (مستر X) ، در ماهیت امر ، نه برای عناصر شریف و مبارز چپ انقلابی در جنبش ؛ بلکه برای نفوذی های خاد در داخل سازمان ؛ یعنی فرکسیون خاد در داخل ساووی سابق و خارج از آن ، که تا کنون هم ، زیر همین پوشش فعالیت های اطلاعاتی دارند [ که تمام آنان دل پری از من داشته ، آرزو دارند سر به تنم نباشد ] ، بیرون داد شده ، تا آنان خود شانرا در برابر افشاگری های این قلم و همگنان - که بعد ها بصورت منسجم و سیستماتیک در مورد کار و بار استخباراتی آنان ، با تذکر نام های مشخص شان ، صورت خواهد گرفت - آماده نموده ، به وقت مقتضی بدور محور " پر جاذبه " ایندو ( رهبر ساوو و رفیق " عزیز " اش " آقای X " ) جمع گردند ، و "شایستگی" ها ، مهارت ها ، آموزش ها ، تجارب و کارآیی های استخباراتی شانرا بر ضد این قلم و "همگنان" مبارزش بکار گیرند .

### پایان قسمت ( ۳ )

**کبیر توخی ( سابق عضو "ساوو" )**

( 23-08-2010 )

[۱] - « .... بعد از بغل کشی و جور بخیری ، نخستین جمله ای که از زبان شاهپور شنیدم ، این بود : " او رفیق ای ظاهر در سازمان شما چه می کرد؟ " با تعجب از وی پرسیدم : " کی را می گویی ، کدام ظاهر ؟ " در حالیکه نمی خواست تعجب و تمسخری را که از بودن ظاهر در سازمان ساوو ، در سیمایش نقش بسته بود ، پنهان نماید ؛ علاوه کرد : " همین ظاهر قریشی را می گویم که برادرش (علی شاه ) در رابطه سازمان تان یکسال قید شد . او از جای ماست " [ اشاره شاهپور به زادگاهش (قریه ای بنام " قلعه مراد بیک " ) بود که در 15 یا 20 کیلومتری شمال شهر کابل موقعیت دارد ، و روشنفکران آن اکثراً "قریشی" تخلص می کردند ] از وی پرسیدم : " یک کمی واضحتر گپ بزن ظاهر را چه کرده " . این بار با ناراحتی آمیخته با تأثر ؛ اما قاطعانه افزود : " او یک پرچمی خادی است . در جای ما همه او را می شناسند . سازمان شما چطور او را نشناخته ؟ " . من از موضوع ابراز بی خبری نموده خاموش ماندم . بدرستی می دانستم که شاهپور با داشتن شخصیت اجتماعی و مبارزاتی شناخته شده و یک عمر مبارزه در جریان دموکراتیک نوین ( شعله جاوید ) کسی نیست که از روی بغض و بدون موجب به فردی بهتان و برچسپ بزند [ ظاهر قریشی هم اکنون در شمالی که تحت نفوذ شورای نظار می باشد ، در یکی از انجوهایی که با آن شورای روسی شده ، ضد و بند هایی پنهانی و آشکار دارد ؛ مشغول کار می باشد . در رابطه با نظر قاطع شاهپور در مورد ظاهر قریشی - عضو علی البدیل سازمان ساوو ، که رهبری سازمان های چپ انقلابی وی را با نام های " ضیاء قریشی " ، " قاری " ... می شناسند و چرایی گرفتار نشدن خودش و چگونگی به اصطلاح "گرفتاری" برادرش علیشاه و نقش وی در زندان و علت دو بار آمدن ظاهر در خانه ی ما بعد از رهایی من از زندان ، و ... و ... ؛ در بخش های مربوط به ضربه خوردن سازمان و گرفتاری رفقا صحبت خواهد شد [ ... ] » ( خاطرات زندان جلد دوم ( بخش ششم صفحه ۱ )

[ ۲ ] خواننده گرامی بگذار به سال 1358 به آغاز نخستین روز هایی که امین جلاد بقدرت دولتی دست یافت، بر گردم . ساعت شش یا هفت شام بود . ما همه افتخار پذیرائی رهبر مانرا داشتیم . ایشان بر طبق عادت به متکایی تکیه کرده بودند . چشم شان به زیر چپرکت به خریطه ادویه ( منجمله) استرپتوماپسین افتاد . از رحیمه پرسید : " رحیمه جان این ادویه برای چیست ؟ " رحیمه توضیح داد : " داکتر صاحب ! داکتر متخصص بخاطر مشکل شش استرپتوماپسین را برای پسر من تجویز کرده است " . داکتر صاحب ( رهبر سازمان ما ) با تعجب ابراز نظر نمود : " بنظرم ... جان کدام مشکل شش ندارد . اینهمه ادویه را فردا که به شفاخانه رفتی به کدام مریض بی بضاحت بده " . رحیمه اظهار داشت : " عکس هم گرفته شده است داکتر متخصص همچنان تشخیص تبرکلوز کرده ... " . داکتر ( ه . م )

اظهار داشت : " عکس را بده ببینم " بعد از اینکه بدقت عکس را دید، با متانت و اطمینان کامل چنین گفت : " این دوا را نباید ... جان مصرف کند که به صحتش ضرر می رساند . خاطر جمع باش او تکلیف شش ندارد " پسرمان که در آن وقت ... سال داشت و مانند سایر همسن و سالش از پیچکاری بدش می آمد با خوشحالی بمادرش گفت : " کاکا سر سفیدم راست می گوید من مریض نیستم این دوا را بمن پیچکاری نکن " ... رحیمه نظر به اعتقادی که به دانش طبی رهبر سازمان ما داشت ادویه را به کدام مریضی در شفاخانه داد . مدت ها گذشت . حکم رهبر سازمان ساوو در مورد صحت بودن پسرما که صرفاً با دیدن عکس شش وی اکتفا نموده بود ، کاملاً درست بود . از فهم و تبحر رهبر سازمان خود در رشته طب در بعضی محافل و مجالس خودی یاد می کردیم و بر همین مبنا ، فهم تئوریک ایشانرا همچنان - تلویحاً - برخ رفقای خودی و غیر خودی می کشیدیم که این خود ناشی از سطح نازل فهم ایدئولوژیک - سیاسی ما در آنزمان بود .